



آیت الله جوادی آملی

هدایت در قرآن

مجاری ادراک

کوش ندارند، سماع و بصیر نیستند، کر و کور و لالند:

"صم بکم عمی لهم لایعقلون"

آیاتی به این مضمون هست که ناظر به سماع و بصیر و بیان درونی است. اینکجه می فرماید:

"ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة"

معلوم می شود که سماع و بصیر درونی مراد است نه سماع و بصیر بیرونی.

مجاری ادراک

در قبال این آیات، آیات دیگری است که همین سماع و بصیر را مجاری درک میدانند اگر انسان از این سماع و بصیر که مجساری درکند بهره صحیح برد سماع و بصیر می شود و اگر از این مجاری ادراک، بهره صحیح

علمهایی که از راه سماع و بصیر و تفکیر و اندیشه نصیب انسان می شود آن را دعوت کرد و نباید کرد. می فرماید: ما بفانسان سماع و بصیر دادیم تا ببینیدند. آیاتی که در قرآن راجع به سماع و بصیر انسان نظر دارد دو دسته است:

یک دسته آیاتی است که سماع و بصیر درونی و باطنی را مطرح می کند، می فرماید: اینها که شما می بینید تنها کارو مجرمند، اینها شنوا نیستند، با اینکه اینها حرف می زنند، ولی حرف صحیح نمی زنند، اینکه قرآن می گوید: ما انسان را بیان آموختیم، آئین حرف زدن آموختیم، انسان را گویا کردیم "الم جعل له عینین و لساناً و شفتین" یا بیان را به انسان آموخت:

"الرحمن علم القرآن خلق الإنسان علمه البيان"

معدلک به کفار و منافقین می گوید: اینها

انسان موجود متفکری است که عقلش بر اساس فکر و علم است، او متحرک بالعلم و متحرک بالاراده است و هدایت او جز از راه علم و ادراک نخواهد بود. ولی باید دید که این علم را چگونه و از چه راهی باید فراهم کند؟ و تشخیص حق و باطل و صواب و خطایش از کجا است؟ آیا راهی هست یا نیست؟ اگر راهی نیست چگونه قرآن انسان را به تفکر دعوت کرده است و اگر راهی هست آن راه را قرآن بیان کرده یا راهی را که عقلا به فطرت خودشان طی می کنند؟ قرآن کریم که با انسان سخن می گویند و احتجاج می کند بر چه اساسی احتجاج می کند؟ یا چه روشی سخن می گوید؟

سمع و بصیر درونی

آیاتی که در قرآن کریم هست راجع به

نبرد "صم بکم عمی" می‌شود. در قرآن کریم برای اینکه روشن شود منظور از ما بینا آن کسی نیست که چشم ندارد بلکه آن کسی است که درک ندارد، در سوره "حج تصریح کرده است.

"لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب"
"التي فی المدور"

اینجا چشم ظاهریشان نابینا نیست اما آن دلی که در سینه آنها است، آن دل که باید بینا باشد، نمی‌بیند.

اینگونه آیات نشان می‌دهد که منظور از سمع و بصر همان بینش درونی است. قرآن، اندیشه صحیح را بینش می‌داند. آنهائی که از این مجاری ادراک استفاده کردند، به حیات تازه‌تری رسیدند، آن حیات تازه سمع و بصر و قلبی دارد، آنها که از این مجاری ادراک استفاده نکردند، به حیات تازه و جدید نرسیدند و چون آن حیات را پیدا نکرده‌اند، فهوراً سمیع و بصیر و عاقل هم نیستند. در سوره "نحل (آیه ۹۷) این وعده را داده است:

"من عمل صالحاً من ذکراً و انثی"
"وهو مو" من فلنحییته حیاة طیبة"

کسی که دارای این دورکن بود یعنی هم مومن و معتقد بود (حسن فاعلی) و هم عمل صالح داشت (حسن فعلی) او را به حیات طیب می‌رسانیم. اگر این حیات طیب حاصل شد این شخص زنده است و مصداق:

"اقمن کان میثاً فاحییناه و جعلنا له"
"نورا یعنی به فی الناس"

خواهد شد و اگر به این حد از حیات طیب نرسید، چون این حیات را ندارد فهوراً مرده است وقتی که مرده شد سمیع و بصیر و عاقل نیست. لذا در سوره "فاطر (آیه ۲۲) فرمود:

"ان الله یسمع من یشاء و ما انت"

"بسمع من فی القبور"

خدا هر که را بخواهد اسماع می‌کند و تو نمی‌توانی اسماع کنی آنان را که در قبرها دفن شده‌اند.

اینها را مردگان مقبوری می‌داند که سمع و بصر نیستند. معلوم می‌شود که در این آمال و اوهام و علائق باطلان دفن شده‌اند. آری! این همان کسی است که:

"قد خاب من دهاها"

خود را در اینجا دفن کرده است و الا رسول الله (ص) که به قبرستانها نمی‌رفت که آنها را موعظه کند که خدا می‌فرماید:

تو اسماع نمی‌کنی آنها که در قبرند! نه، بن کسی که مرده است خود برای خود قبری کنده و خود را در آن دفن کرده چون نه گوش دارد، نه چشم دارد و نه دل بیدار دارد.

بنابراین، مقصود چشم و گوش درونی است که هم با اندیشه‌ها سازگار است هم با مشاهدات و اما آنچه که در سوره "نحل بیان شده به عنوان نعم الهی، به همین مجازی ادراک اشاره کرده است. در سوره "نحل (آیه ۷۸) وقتی که نعم الهی را می‌شمارد، می‌فرماید:

"والله اخرجکم من بطون انہابکم"
"لا تعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و"
"الابصار و الاقداد لعلکم تشکرون"

اینجا مجازی ادراکند. بنابراین سمع و بصری که در قرآن کریم

است دو قسمت است: یکی بیرونی، بیرونی به عنوان مجازی درک و نعم الهی ذکر شده و درونی هم به عنوان بهره برداری صحیح از این مجازی درک، اگر از این مجازی درک بهره برداری شود انسان حیات طیب دارد.

حیات طیب لازمه‌اش سمع و بصر و فکسر جدید است و اگر از این مجازی درک، بهره صحیح نبرد مرده است و در همان عمق خیالات باطل دفن می‌شود.

اگر کسی مرده است، دیگر سمع و بصری و فوادی ندارد. چیزی که فعلاً مورد بحث است، این است که:

با آن سرمایه‌های اولیه در گمان چیست؟ آیا بشر سرمایه اولیه‌ای دارد یا ندارد؟ اگر بخواهد تفکر کند با چه تفکر کند و بیندیشد؟ آیا چیزهایی را به عنوان زیربنا دارد که از آنها استفاده رویشانی بکند یا نه؟ اگر بشر هیچ چیزی را نمی‌داند و در گمان محال است چگونه بیندیشد؟ اگر چیزهایی را به عنوان سرمایه اولیه می‌داند چگونه از آن سرمایه‌ها بهره برداری کند و آنها را ترتیب بدهد و نتیجه بگیرد؟ این راه چه راهی است؟ آیا راه عرفان است؟ راه حکمت است؟ چه راهی است در جهان بینی؟ ما الآن می‌خواهیم ببینیم که در جهان کی هست و کی نیست؟ چه هست و چه نیست؟ قرآن ما را به این دعوت می‌کند، ما با چه ابزاری بفهمیم که در جهان کی هست و کی نیست و چه هست و چه نیست؟ و بالاخره ببینیم که قرآن ما را چگونه هدایت می‌کند؟ اینکه فرمود: انسان را هدایت می‌کنیم، انسان هم یک موجود متفکری است و بهره اندیشه و علم و آگاهی کار می‌کند، چگونه انسان را شناخت می‌دهد؟ از طرفی متکلم می‌گوید، تنها راه، کلام است، از طرفی دیگر حکیم می‌گوید راه کلام کافی نیست! عارف می‌گوید راه حکیم کافی نیست! راهی را که انسان با بمودن آن به مقدر امکان می‌تواند جهانی را ببیند و بشناسد و به این واقعیتها بگردد چیست؟ آیا قرآن بیان کرده یا نه و اگر بیان کرده آن راه چیست؟ در سوره "مبارکاسرا" فرمود:

"ان هذا القرآن یهدی للتی هی"
"اقوم"

نه تنها انسان را هدایت می‌کند بلکه قوم برتر و مستقیم ترین راه را به انسان نشان می‌دهد، طوری هدایت می‌کند که اگر پیروان این راه، آن را طی کنند هرگز به خطر نمی‌افتند. پس طرز و روش هدایت قرآن چگونه است؟ آیا تنها از راه تزکیه و عمل صالح است یا نه اعم از تزکیه و عمل صالح و تعلیم و تربیتهای اصولی است؟ و اگر کسی معصوم نبود در اثر تزکیه و عمل

صالح به جایی رسید که مشاهداتی داشت از کجا اطمینان پیدا کند که مشاهداتش حق است، حالا خواه در عالم رو یا چیزی را مشاهده کرده یا در بیداری؟ آن معیار مستقیمی که بتواند معیار صحیح شناخت او باشد که از آن، حق را از باطل تشخیص بدهد چیست؟ که با همان معیار ما بتوانیم اصل وجود مبدا را وجود معاد و ضرورت وحی را و فرق وحی و دیگر علوم را و فرق معجزه و دیگر علوم غریبه را و رابطه اعجاز با رسالت وحی را تشخیص بدهیم؟ انسان اگر بگوید مطابق با کتاب و سنت عمل می‌کنیم، این از بین راه سخن گفتن است، اما از اول راه انسان بخواهد سخن بگوید که این راه است و لا غیر، این راه را مسأله اینچنین شناختیم، او را با چه بیانی باید تمییز کند؟ بالاخره ما یک ترازی مستقیم و قسطان مستقیم باید داشته باشیم که همه افکار را با آن تطبیق کنیم و همه مشاهدات را هم با آن بتوانیم بسنجیم یا نه؟ ما به عنوان یک بشر می‌توانیم در خودمان جستجو کنیم، ببینیم که ما چگونه حرکت می‌کنیم؟ آیا ما که تشریح به هیچ امر آگاهی نداریم یا چیزهایی را می‌دانیم و چگونه می‌رسیم به آن چیزهایی که نمی‌دانیم؟ آن کسی که خود صراط مستقیم است و خود عین طریقت است که همان معصوم می‌باشد،

"نحن الموازين القسط، نحن میزان"

"الاحوال، نحن الصراط المستقیم"

که اهل بیت عصمت و طهارت هستند، آنها احتمال خلاف نمی‌دهند چون به جایی رسیده‌اند که باطل در آنجا نیست، اما اگر کسی معصوم نبود، آیا باید یک قسطان مستقیم از شناخت جهان داشته باشد تا هر چه به آن رسید با هر چه را مطالعه کرد با آن میزان بسنجد یا نه؟ آیا برای بشر چنین حقی هست که برای خود میزان انتخاب کند و حسن انتخاب داشته باشد یا نه؟ اگر بخواهیم یک جهان بینی کافسی و کامل داشته باشیم، یک راه شناخت اساسی

داشته باشیم، قرآن بما نشان داده است یا نه؟ قرآن چگونه استدلال می‌کند در سوره انبیا می‌فرماید:

"لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا"

این روش قیاس استثنائی است اگر در آسمان و زمین بجز خدای یکتا، پروردگاری بود جهان تباہ می‌شد ولی در جهان فساد نیست، بدلیل آیات:

"تبارک الذي يبيد الملك..."

که در آنجا فرمود: فساد در عالم نیست، شما هر چه بیشتر در جهان فحش کنید هیچ نشانه‌ای از بی نظمی و فطوری شکاف نمی‌بینید، آیه ۳ و ۴ سوره ملک:

"الذي خلق سبع سماوات طباقا"

"ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت"

در آفرینش ناهماهنگی نیست، اگر بسک سلسله‌ای حلقاتش موزون و در جای خود بود هماهنگ است ولی اگر بعضی از حلقات نبود

"فات بعض عن بعض"

تفاوت یعنی در میان حلقات حلقه‌ای فوت شده و از بین رفته است اگر یک امر مرتب و یکنواخت و هماهنگ نبود می‌گویند این رشته دارای تفاوت هست ولی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت، آنگاه ارجاع می‌دهد که شما از راه‌بصر و احساس و کم کم از راه اندیشه ببینید آیا شکافی در این سلسله و حلقه هست یا نه؟

"فارجع البحر هل ترى من فطور"

"ثم ارجع البحر كثرته ينقلب"

"التيك البحر خاسئا و هو حسير"

آنچه در سوره ملک آمده بمنزله استثناء نالی است از آنچه در سوره انبیا آمده و آن قضیه شرطیه است:

"لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا"

ولی فساد نیست بین آلهای غیر از الله نیست، این چه روشی است که قرآن با ما سخن می‌گوید و احتیاج می‌کند جز روش منطقی! این طرز استدلال برای اثبات مبدا و توحید مبدا همان روشی است که عقلا دارند که بدیهی را اول و نظری را باستناد این بدیهی حل می‌کنند و آن را منطق می‌نامند، در جای

دیگر می‌فرماید:

"ولو كان من عند غير الله لوجدوا"

"فيه اختلافا كثيرا"

این یک قضیه شرطیه است برای اثبات اینکه قرآن وحی است می‌فرماید اگر این قرآن افتراضی بود که - معاذ الله - رسول الله (ص) بسته بود و من عند غیر الله بود، حتما اختلاف می‌شد چون یک بشر عادی در طی این بیست و چند سال حالات گوناگون و حوادث مختلف، جنگ و صلح، فقر و غنا و صدها حالات دیگر بخواهد درباره احکام سخن بگوید اشتباهی، جهلی، و مانند آن راه پیدا می‌کند:

"لو كان من عند غير الله"

"لوجدوا فيه اختلافا كثيرا"

ولی این تالی محال است برای اینکه الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابهات مانی، سراسر قرآن هسان و شبیه هم است هیچ اختلافی بین اینها نیست "بصدق بعضه بعضا" و بنطق بعضه بعضی، سراسر قرآن متشابه است، نه متشابه در مقابل محکم بلکه متشابه بمعنای نظیر هم یعنی این ۶ هزار و اندی آیه نظیر ۶ هزار ستون نیست که عمودی چیده شده باشد بلکه نظیر ۶ هزار هلالی است که بهم بستند که اگر یکی را آدم از بین ببرد همه فرو می‌ریزد باید به همه معتقد باشد همه این آیات انعطاف دارند و متانی هستند مثنی مثنی هستند، بهم بسته و مرتبطند پس تالی باطل است فالقدم مثله پس من غیر عند الله نیست آیا این جز استفاده از بسک روش عقلانی است که بدیهی را ترتیب می‌دهند و از او نتیجه نظری می‌گیرند یک اسلوب منطقی که با شکل قیاسی افتراضی است یا قیاس استثنائی.